



## معنا و متن در گفتگو با ایگور ملچوک<sup>۱</sup>

محسن حافظیان

زبان‌شناسی را به عنوان یک دانش‌شناساند. پیش از او، حتی واژه «زبان‌شناسی» وجود نداشت؛ تنها دستور زبان تطبیقی بود ۷ و متن‌شناسی تطبیقی ۸ و در این حوزه هر آنچه مربوط به تاریخ زبان بود مطالعه می‌شد، مسئله‌ای که ضروری بود ولی بررسی زبان‌شناسانه نبود. پس از سوسور، خطوط موازی دیگری هم در این راستا شکل گرفتند. من، به لطف استادها در مسکو، همواره رهرو همین راهم. نقطه مرکزی نظریه سوسوری جدا کردن تاریخ از زبان زمان امروز است. جدا کردن امروزه به خوبی انجام می‌شود؛ جدا کردن رویکرد ترازمانی ۹ از رویکرد همزمانی ۱۰ بی هیچ ابهامی امروزه به انجام می‌رسد. پس از این، آنچه برای سوسور اهمیت دارد بساختن دانش زبان‌شناسی است. در واقع، زبان‌شناسی، همچون آواشناسی که زبان‌شناسی از درون آن زاده شده است، بخشی از علوم انسانی نیست. زبان‌شناسی دانشی بسیار ویژه است. این دانش بیشتر به علوم طبیعی نزدیک است تا مثلا به روانشناسی که مرز میان علوم انسانی و پزشکی است. در این راه کم و بیش لغزان چگونه می‌توان دانش زبان‌شناسی را تدوین کرد؟ پس از ۳۰ یا ۴۰ سال گسترش این دانش، جریانی به شدت صورت‌گرا ۱۱ پا گرفت. من نمی‌گویم که جریانی که به نام ساختارگرایی آمریکایی ۱۲ شناخته می‌شود، جریان خوبی نبود. می‌دانیم که کسانی که بر این گرایش پافشاری می‌کردند و این راه را ادامه دادند از معناشناسی ۱۳ برکنار ماندند. ۶۰ سالی از این موضوع می‌گذرد و [شاید] ابزار کافی برای این که به خوبی به این موضوع بپردازند را نداشتند و در نتیجه ترجیح دادند که در این زمینه هیچ کاری نکنند به جای آن که آن را بد به انجام رسانند. شاید این راه حلی بود.

م. حافظیان: از شما باز هم سپاسگزاری می‌کنم. این گفتگو را برای مجموعا ویژه «زبان‌شناسی» به انجام می‌رسانیم. آموزش علم زبان‌شناسی در [دانشگاه‌های] ایران بسیار جوان است. چنین است که در همه دانشگاه‌هایی‌های که دروس علوم انسانی تدریس می‌شود، [الزاما] دروس زبان‌شناسی نداریم. **گ. ملچوک**: شاید شما ندانید که این بخش‌هایی ۳ که از آن گفتگو می‌کنیم در اینجا نیز جوانند و تا همین سی‌چهار سال گذشته وجود نداشتند. در آن زمان، بخشی به نام «بخش زبانهای نو» ۴ داشتیم، که هنوز به کارش ادامه می‌دهد که بخشی از دانشکده «علوم و هنرها» بوده است. شاخه علوم انسانی آن را آقای کلارک فرانسوی پایه‌گذاری کرد و به عنوان نخستین مدیر آن به کار پرداخت. حتی در دانشگاه مسکو، جایی که تحصیلاتم را ۵۰ سال پیش به انجام رساندم، ما نه تنها بخش زبان‌شناسی نداشتیم که حتی در دانشکده آواشناسی ۵ درس زبان‌شناسی وجود نداشت. در آنجا، زبانهای گوناگون آموزش داده می‌شد، دستور زبان روس و زبانهای بیگانه را داشتیم، ولی زبان‌شناسی به معنی رایج وجود نداشت. **م. ح.:** با توجه به آزموده‌ها و دانش شما در زمینه زبان‌شناسی، نخست از تحول نظریه‌ها ۶ در این حوزه در سده ۲۰ می‌پرسم و از نقاط عطف این تحولات. از کجا آغاز کرده‌ایم و اکنون در چه وضعیتی هستیم؟ **ای. م.:** [این پرسش آخری] پرسش بسیار دشواری است. گفتن از گذشته بسیار ساده‌تر است. در این باره فکر می‌کنم که در سده بیستم نقطه عطفی که دانش زبان‌شناسی را دگرگون کرد، آموزه‌های فردینان دو سوسور بود. این سوسور بود که

در یکی از روزهای سرد ماه نوامبر مونترال ۲۰۰۸، قرار داشتم با پروفیسور ایگور ملچوک در دانشگاه مونترال. روز پیش از فرار، وی را در راهرو دانشگاه مونترال دیده بودم و پیشنهاد این مصاحبه را دادم و استاد با روی خوش آن را پذیرفت و قرار را برای فردایش گذاشت. پرسشها باشتاب سامان یافتند و فضای گرم گفتگو با پروفیسور ملچوک و تواناییهایش برای کشاندن گفتگو به آنجا که لازم می‌داند، مجال ندادند که از این گفتگو، گفتگویی آن چنان رسمی برآید. نتیجه هم همان است که پیش روی شماست.

پروفیسور ملچوک چهره‌ای شناخته شده (و نه الزاما پر طرفدار) در میان زبان‌شناسان دنیاست. وی در سال ۱۹۳۲ در روسیه تولد یافت و تحصیلاتش را در همان روسیه شوروی به پایان رساند. از پایان تحصیلاتش در سال ۱۹۵۶ تا ۱۹۷۶ در موسسه علوم زبانی وابسته به آکادمی علوم روسیه به کار آموزش پرداخت. در سال ۱۹۷۶، وی را از کارش به علت حمایت از کسانی چون زاخارف برکنار کردند. خروج پروفیسور ملچوک از شوروی پی‌آمد این رویداد بود. وی در سال ۱۹۷۷ به کانادا آمد و پس از چندی به عنوان استاد دانشگاه استخدام شد و تا سال ۲۰۰۹ که بازنشسته شد در همین جایگاه به تدریس و پژوهش پرداخت. در طول دوران دراز فعالیت‌های علمی‌اش، پروفیسور ملچوک بیش از ۲۸۰ کتاب و مقاله به نشر رسانیده است. نظریه وی در حوزه زبان‌شناسی معنا-متن نام گرفته است. به نظر می‌رسد که از سویی، گستره کارهای زبان‌شناسی صورت‌گرا و توزیعی و سایه سنگین نظریات زبان‌شناسی چامسکی بر حوزه‌های پژوهش سالهای ۷۰ و ۸۰ میلادی آمریکای شمالی و انتشار آن توسط هواداران ریز و درشتش در دیگر نقاط جهان، و از دیگر سو، مواضع نظری کم و بیش مستقل استاد ملچوک، فضا را بر مطرح شدن نظرات وی تنگ آورده بودند. چندی است که اقبال بسیاری به آرا و نظریات پروفیسور ملچوک شده است به ویژه در حوزه ترجمه رایانه‌ای. این گفتگوی کوتاه را به حساب گامی کوچک می‌گذاریم برای شناساندن بیشتر زبان‌شناسی دیگر از خیل زبان‌شناسان و نگاهی دیگر به زبان و زبان‌شناسی<sup>۲</sup>.

به هر رو، با توجه به این که این شاخه پژوهشی [صورتگرایی] از سوی بزرگانی نمایندگی می‌شد و به خوبی سرانجام یافته بود، بسیار تاثیر گذار گردید. تاثیرگذاری فراوان و نتیجه آن شد که به نظر من زبان-شناسی نو که به سوی دستور گشتاری ۱۴ چامسکی گرایش یافت، در همان سمت سو، به بن بست رسید. چرا که همچنان که پیداست و سوسور هم گفته است زبان پیوندی است میان معنی و متن. دیگران هم همین را گفته‌اند. پژوهش درباره‌ی صور گزاره‌ها و زبان چنان تکوینی خودبخودی و فاقد معنی، شاید در یک دوره نقش سودمندی هم داشته است. اما به نظرم می‌رسید که این نگاه را باید دگرگون کرد و بسیار افتخار می‌کنم که در این تحول نقش داشته‌ام. این تحول چندی است آغاز شده است هنوز نمی‌توانم بگویم که همه جا به خوبی ریشه دوانده است.

پیداست که شاهرهای که مکتب [زبان‌شناسی] آمریکایی ساخته است، خوب ساخته شده است. این امر اندکی شبیه تاریخ کشورهای نو پیش و پس از جنگ جهانی دوم است. کشورهای بسیار صنعتی، به مانند انگلستان که بهترین صنایع جهان را داشت، نتوانستند به سرعت پذیرای تغییرات جهان نو شوند چرا که از استحکامی برخوردار بودند. این در حالی است که کشورهایی چون آلمان و ژاپن، که کاملاً ویران شده بودند، پس از جنگ می‌بایست از صفر آغاز کنند و این برایشان امتیاز بزرگی بود. من نمی‌گویم که باید همه را ویران کرد برای این که کار به انجام برسد، می‌خواهم بگویم که مکتب [زبان‌شناسی] آمریکایی آن چنان خوب ساخته شده است و مستحکم است که بسیار دشوار است که خود را از آن رها کنیم و چیز دیگری را بسازیم. این «چیز دیگر» چیز دیگری نیست، اما در سمت و سوی اولی نیست. برای من، چشم انداز و آینده‌ی دانش زبان‌شناسی در پژوهش در حوزه‌ی معناست. چگونه معنا در گفتار اظهار می‌شود؟ این پرسش برین و پاسخش پاسخ برین جامعه‌ی انسانی است. چگونه ما می‌اندیشیم؟ جامعه‌ی انسانی پیشتر و در طول سده‌ها تلاش کرده است که به پرسشهایی چون «چگونه راه می‌رویم؟»، «چگونه نگاه می‌بینیم؟» و یا مثلاً «چگونه می‌توان زمین را نابود کرد؟!» پاسخ دهد و پیشرفتهایی هم در جزئیات مادی هستی برداشته است، اما ریشه‌ی تمام آن چه که داریم چون هوش و اندیشه به خوبی بررسی

نشده است، چرا که ابزارش را نداشته ایم. در حوزه‌ی زبان‌شناسی، از یک سو، گسترش زبان‌شناسی صورت‌گرا، [که بنا به آن] زبان روش بیان اندیشه است و در نتیجه با زبان می‌توان به اندیشه راه برد و از دیگر سو گسترش رایانه‌ها، که به ما ابزار تجربی آزمودن الگوهای نظریمان را داده است، این امکان را فراهم کرده‌اند که به زبان‌شناسی و معناشناسی بپردازیم. بنا به آن که من در آغاز این گرایش نو، یا بهتر بگویم این گرایش یاغی، بودم نامی به این جریان دادم که به نظرم خیلی خوب آمد. این نام «زبان‌شناسی معنا-متن» است. و این کاری است که همه باید بکنند. البته این گرایش دیگر همه جا حضور دارد، بدون آن که از آن آشکارا بگویند و آن را آشکارا بپذیرند و گاه بدون آن که به آن آگاهانه فکر شود به کار گرفته می‌شود، به مانند همان بلاغتی که در زبان [روزمره] مولیر وجود داشت بدون آن که وی آن را عمداً به کار گیرد. آینده‌ی زبان-شناسی در همین گرایش است؛ پژوهش در باره‌ی پیوندها، پژوهشی موشکافانه، مستقیم و متمرکز شده روی پیوند معنا، اندیشه و متن.

م. ح. : شما از سوسور، در مفهوم رایج آن، چنان «بنیادگذار زبان‌شناسی نو» نام بردید. در واقع، پس از سوسور در سده بیستم، بسیاری جریانها و نظریه‌پردازهای زبان‌شناسی خود را وابسته به زبان‌شناسی سوسوری می‌دانند ولی به مکتبهای گوناگونی بخش می‌شوند؛ مکتب پراگ، ۱۵ مکتب کپنهاگ ۱۶ (با لویی یلمزلو و نظریه‌بن‌گرایی وی ۱۷)، از کارکردگرایانی چون یاکوبسن و دیگران هم در این باره می‌توان نام برد. در میان همه این جنبشهای فکری، شعاعی از تحول علمی مورد نظر شما هم دیده می‌شود. آیا رویکرد نظری شما به کدام یک از این مکاتب نزدیک است؟ یا این که رویکرد شما جریانی تازه است؟

ای. م. : پرسش شما را خوب می‌فهمم ولی پاسخ دادن به آن کار دشواری است. این گرایشهای گوناگون به مانند شعبه‌های گوناگون و درونی یک جریان مذهبی‌اند که بر جنبه‌های گوناگون امر یگانه‌ای پافشاری می‌کنند. در اینجا البته همیشه می‌توان با همه پیوند صمیمانه‌ای داشت. من همیشه تلاش کرده‌ام که موارد مفید را از همه جایی که شدنی است گرد بیاورم. توجه کنید، یلمزلو نابغه‌ی فراوردن مفاهیم بود. سامانه‌ی مفاهیمی که وی طرح کرده بود،

از دیگر سامانه‌ها بسیار گسترده‌تر بود. اما وی زیادی پیش رفته بود، چرا که تلاش کرده بود این سامانه را از بنیاد برسازد و به افراط کشیده شده بود. این ممکن نیست، کمتر کسی وی را پذیرفت و پس از مرگش نظراتش گسترش نیافت. ما این کار را نمی‌کنیم. کارکردگرایان هم که همواره تلاش می‌کنند که برای هر پاره‌ای از زبان توضیح و معنایی بیابند اغراق می‌کنند. البته باید این‌ها را در زبان جستجو کرد، اما باید این را هم پذیرفت که گاهی چنین توضیح و معنایی وجود ندارد. همه می‌دانیم که زبان امری ایستا نیست. این هم بازتابش زندگی انسانیت است که خیلی هم منطقی نیست. با این وجود اگر شما، با تیانچه‌ای در دست، بر پرشستان پافشاری کنید، خواهیم گفت که من به یاکوبسن از دیگران نزدیکترم. وی ستاره‌ی دوران جوانی من بود و سپس با وی از نزدیک آشنا شدم و این آشنایی تاثیر گسترده‌ای بر ذهنیت من داشت. اما نباید برداشت کرد که من راه وی را ادامه می‌دهم چرا که بسیار پیش می‌آید که من کارهایی می‌کنم که غیر از نظرات وی است. البته اگر زنده بود شاید می‌توانستم با او گفتگو کنم و با هم کشف کنیم که در واقع این جنبه‌ها ضدیتی با دیدگاه وی ندارند و تنها گسترشی پیش بینی نشده از نظرات ایشانند. اما دقیقاً نمی‌دانم!

م. ح. : شما استاد دانشگاهید و می‌دانید که همه جا پژوهشگران دانشگاهی و دیگر همگنانتان دوست دارند که برای هر مقوله‌ای برجسیبی داشته باشند. اگر در این باره کسی از من پرسید که نظریه‌ی استاد ملچوک چه نام دارد، در پاسخ چه پاسخ دهم؟

ای. م. : معنا - متن. همیشه یک مسئله بنیادین و بی‌چون و چرا وجود دارد، به این معنی که باید آن را پذیرفت تا فهم شود. زبان چیزی فرای سامانه‌ای از قوانین نیست که میان نموداری یک معنی و نموداری یک متن جای می‌گیرند. باید این را پذیرفت و از این جا آغاز کرد. چونی و چگونگی ادامه‌ی کار دیگر چندان مهم نیست. من پیش گمانه‌ای نظری یا دیگر چیزهایی از این دست ندارم. آن چه که الان گفتم، هسته‌ی نظری من نیست، یک گونه نگاه به موضوع است.

م. ح. : شما در میان زبان‌شناسانی که من می‌شناسم، چه در فرانسه و چه در اینجا، به خوبی شناخته شده‌اید. می‌دانیم که شما نظریه‌ای زبان‌شناسانه ویژه‌ای را بنیاد

گذاشته‌اید. من با شادروان دانیل کربن ۱۹ [در شهر لیل] در حوزه ریخت‌شناسی ۲۰ واژگان فرانسه و با کلود گروآز ۲۱ که یکی از پیروان نظریه‌های یلمزلو است [در پاریس] کار کرده‌ام. در طی این سالها همواره شنیده‌ام که این یا آن مقوله در پیوند به ریخت‌شناسی توزیعی ۲۲ است و دیگری مثلا مربوط به ریخت‌شناسی گشتاری و زمانی که به [نظریات] شما می‌رسیدیم می‌گفتند که این بحث دیگری است.

ای. م. : دقیقا! من کسی هستم که هرگز نتوانسته‌ام به گروهی وابسته باشم. فکر می‌کنم که من همهٔ ورقه‌هایم را روی میز گذاشته‌ام. می‌خواهم به قوانینی دست بیابم که بگویند: «اگر می‌خواهی این اندیشه را اظهار کنی باید بدین‌سان انجامش دهی.» چیزهای دیگر هم برایم جالب نیستند. پرسشهایی از این جنس که آیا این مسئله مسئله‌ای اجتماعی است و یا روانشناسی، برایم به کلی بی‌اهمیتند. من نمی‌گویم که این گونه پرسشها اهمیت ندارند، بلکه می‌گویم که برای من بی‌اهمیتند. هدف من بسیار روشن است، در این معنی که می‌خواهم بدانم چگونه این یا آن چیز اظهار می‌شود. پیداست که ادامهٔ کار مربوط می‌شود به الزامات جاری کارهای علمی، مثلا این که تمام آن چه می‌گویند باید مدون باشد و چیزهایی دیگری از این دست. چنین است که پیوند زدن من به یک گروه شدنی نیست. به جای آن که مرا به گروهی پیوند زیند که نظریه‌ای مدون داشته باشد...

م. ح. : حتی نظریهٔ علمی خودتان....

ای. م. : من نظریه ای ندارم. من مجبور شده‌ام که به آن چه می‌گویم نظریه نام دهم برای این که دیگران به من گوش دهند! در این مورد نظریه‌ای وجود ندارد. در معنی‌ای که شما از «نظریه» می‌فهمید، به نظریه نیاز نیست. ما تنها نیاز به نگرشی روشن به چیزها داریم و به نظم در کارها. درست به مانند کار در حوزهٔ علوم محض. از یک دانشمند فیزیک می‌پرسند که در چه حوزه‌ای کار می‌کند و نه این که در حوزهٔ چه مکتبی کار می‌کند. چنین چیزی وجود ندارد. در جبر «یک به اضافهٔ یک می‌شود دو» و برای این نیازی به مکتب نظری نداریم. من فکر می‌کنم که زبان‌شناسی را سیاسی کرده‌اند. این هم طبیعی است چرا که فکر می‌کنند که زبان‌شناسی بخشی از علوم انسانی است و من این را درست نمی‌دانم.

م. ح. : در واقع در علوم ریاضی هم مکاتب گوناگونی وجود دارد. برای نمونه، زمانی که از هندسه گفتگو می‌کنیم از مکتب اقلیدسی و از مکتب نااقلیدسی گفتگو به میان می‌آید.

ای. م. : نه، دقت کنید این جا گفتگو از مکتب نیست. ما هندسهٔ اقلیدسی داریم که بر این یا آن پیش‌گمانه ۲۳ استوار است و هندسهٔ معروف لوباجووسکی ۲۴ را هم داریم که بر پیش‌گمانه‌های دیگری به عنوان مبنا دارد. این‌ها نظریه‌اند و پیش‌گمانه‌هایی دارند. در آن چه من انجام می‌دهم، نظریه‌ای نیست و پیش‌گمانه‌ای هم ندارد و در نتیجه حتی آنها را نمی‌توان نشان داد. نگرشی بسیار روشن و دقیق است و با آن من تنها معنا را می‌بینم و سازوکار و صورت را.

م. ح. : اگر اجازه فرمایید کمی در بارهٔ کارهایتان گفتگو کنیم. من چندی از نوشته‌های شما را خوانده‌ام و پرسشهایی دارم. با پرسشی این بخش را آغاز می‌کنم. جایی شما در بارهٔ «نشانهٔ زبانی مرکب» ۲۵ گفته‌اید و جایی هم از معنی متن. آیا دریافت شما از «معنی متن»، معنی گسترش یافتهٔ و ترکیبی نشانهٔ زبانی است؟ ای. م. : دقیقا، منتظر این پرسش بودم. برای من در این باره چیزی «گسترش یافته» وجود ندارد. گفتگو در بارهٔ تثلیث مدلول - ۲۶ متن - دال ۲۷ گفتگو در بارهٔ گسترهٔ چیزی نیست. مسئله چیز دیگری است. آیا متن [در کلیت خود] یک نشانه است؟ خیر، متن نشانه نیست. در نگاهی کلی‌گرایانه، البته برخی متون نشانه‌اند. مثلا این متن نوشتاری را نگاه کنید. این متن صورت دارد، دال دارد، شما آن را می‌بینید. اگر فرانسوی زبان باشید آن را می‌خوانید و می‌فهمید که چه می‌گوید و در نتیجه مدلول را هم دارید. ولی خود متن با متن دیگری با هیچ ضابطه‌ای ترکیب نمی‌شود و متن جامعی ۲۸ نمی‌سازد که به آن نشانه بگوییم. این خیلی روشن است. هیچ متنی، چونان متن، نشانه نیست.

م. ح. : می‌شود بفرمایید تبیینتان از واژهٔ «متن» چیست؟

ای. م. : تبیینی ندارد. دقیقا روی همین فهم هست که دیگر چیزها هم بنا می‌شوند. همان گونه که برای «معنی» هم تبیینی نداریم [چرا که] فهمی شهودی ۲۹ است. متن تسلسل نشانه‌های گفتاری یا نوشتاری است که گوینده زبانی آن را به عنوان داده‌ای در زبان خودش می‌داند.

من این متن را که به زبان فرانسه است نشانتان می‌دهم، این یک متن است و نه یک مفهوم.

م. ح. : درست. در طرح سه گانهٔ دال - مدلول - متن شما متن را مجموعه‌ای از داده‌های معنایی می‌بینید. در این راستا و در ادامه به پرسش دوم می‌پردازم. [در نوشته‌هایتان] شما عبارت «نشانهٔ مرکب» ۳۰ را به کار برده‌اید. من از این عبارت «نشانهٔ ترکیبی» ۳۱ هم می‌فهمم...

ای. م. : یک نشانهٔ مرکب الزاما نشانه‌ای ترکیبی نیست. ما نشانه‌های مرکب فراوانی داریم که نشانهٔ ترکیبی نیستند. در واقع بیشینهٔ نشانه‌های یک زبان مرکبند بدون این که ترکیبی باشند. وقتی می‌گوییم «مرکب» یعنی این که چیز مورد نظر حداقلی نیست و از چیزهای دیگری تشکیل شده است. در یک معنی، [نشانهٔ مرکب] از نشانه‌های دیگر تشکیل شده است و در درونش شما می‌توانید آنها را نشان دهید. اما وقتی می‌گویید «ترکیبی» به این معناست که نشانه با قواعدی ساخته شده است و این مسئله دیگری است. در نتیجه، آن چه ترکیبی است مرکب است ولی برعکس آن صادق نیست. ما نشانه‌های مرکبی داریم که ترکیبی نیستند، چرا که در زمانی و با قواعدی پرداخته شده‌اند که دیگر وجود ندارند. این نشانه‌ها ساخته شده‌اند و ما هم می‌پذیریم، اینها مرکبند. م. ح. : آه معنی دیگری در نگاه همزمانی این اجزا بازشناخته نمی‌شوند.

ای. م. : دقیقا، دقیقا!

م. ح. : استاد، آیا در نگاه شما، نشانهٔ ساده وجود دارد؟

ای. م. : ساده یعنی چه؟ یعنی آن چه که مرکب نیست؟ آری، وجود دارد.

م. ح. : می‌توانید یکی از آنها را نام ببرید؟ ای. م. : «نه». و هر گونه «نه» ای که به کار ببرید. «نه» منفی ساز یک نشانهٔ ساده است. یا «نام» چیزی به عنوان نام، مثلا نام و نام خانوادگی شما که نشانهٔ ساده‌اند. م. ح. : این ساده بودن را نمی‌توان به همهٔ لایه‌های ساختاری زبان تسری داد. مثلا اگر بگوییم «نه»، در لایهٔ بیانی، در نگاه یلمزلو، آوایی داریم. و در لایهٔ معنایی، همین «نه» ارجاع به چیزی می‌دهد که پیش از آن گفته شده است. بنا بر این، این [واژه] چیزی در خود ۳۲ نیست.

ای. م. : این نشانه‌ای در خود است. من نگفتم که دال آن در خود است. من هرگز این را نگفتم. در مجموع ما از نشانه گفتگو می‌کنیم، نشانه یک مجموعه سه گانه



است. اگر شما می‌خواهید نشانه را تجزیه کنید باید آن را به سه مجموعه بخش کنید نه به چیز دیگری. این بمانند این است که شما نپذیرید که یاخته ساده‌ترین سازه بدن ماست. پیداست که این واحدی ساده نیست و می‌توان آن را به مولکول و دیگر چیزها تجزیه کرد. اما تقسیم آن به یاخته‌های دیگر شدنی نیست.

م. ح. : نتیجه آن که سادگی امری مربوط به مدلول نیست....

ای. م. : «سادگی» را نمی‌توان ترجمه کرد. آن را نمی‌توان به گونه ای دیگر

با چیزی که از پیش می‌دانید. [در حوزه کار من] این شدنی نیست. درست مانند ریاضیات. شما نمی‌توانید داده‌های موجود آن را با یک تبیین ۳۴ به چیزی فروبکاهید که خودتان از پیش می‌شناسید. آن جا که زبان موضوع گفتگو است من کاملاً با این گونه واکنشها آشنایم. این مسئله در زمینه آواشناسی هم وجود دارد، [انجا هم] واژه‌های زیادی بدون معنی دقیقی گفته می‌شود. من این کار را نمی‌کنم. با علمی حقیقی سروکار دارم. کار سختی است و ۵۰ سال کار برده‌ام.

معنی‌اند.»

ای. م. : اصطلاح «به میزان کافی هم معنی» به معنی واژه و یا نشانه‌ایست که اگر نماد معنایی آنها را کنار هم بگذارید یک مجموعه همگن، حدود ۹۵ درصدی، را تشکیل دهند. این میزان را می‌توان اندازه گیری کرد. چرا که شبکه معنایی ۳۵ از عنصرهای بنیادی تشکیل شده است و نزدیکی و دوری آنها قابل اندازه‌گیری است.

م. ح. : در جایی، شما به شمار ناکافی دالها در زبانی طبیعی اشاره کرده‌اید و پرشماری مدلولها. در این روند، به جایی می‌رسیم که



گفت. نباید تکرار کرد، همان است که می‌گویم. برای همین است که من نمی‌گویم «ساده»، می‌گویم «ابتدایی» ۳۳ چرا که دریافت دیگری از آن وجود ندارد و چنین است که نباید آن را با نشانه‌های دیگری نشان داد. دریافت دیگری از آن وجود ندارد.

م. ح. : من این را می‌فهمم، ولی....

ای. م. : دقت کنید! زمانی که شما می‌گویید «آن را می‌فهمم» نشان می‌دهید که در کار مقایسه آن چه من می‌گویم هستید

م. ح. : کاملاً درست است.

ای. م. : بنابراین، یک نشانه ابتدایی، نشانه‌ای است که نمی‌توان آن را با نشانه دیگری نمایند. این بدان معنا نیست که یکی از سازه‌های نشانه، دال، نمی‌تواند به دال دیگری نمایانده شود. پیداست که این کار را می‌توان کرد. با این وجود، نشانه ابتدایی نشانه ابتدایی باقی خواهد ماند.

م. ح. : به همین دلیل هم زمانی که شما از واژه‌های «هم معنی» نام می‌برید، می‌گویید «واژه‌هایی که به میزان کافی هم

مدلولی بدون دال داریم و....

ای. م. : کاملاً! به مانند وقتی که شما چیزی را در سرزمینی بیگانه دیده‌اید و می‌خواهید آن را برای کسی بگویید. نخست شما چیزی به مانند عکس از چیزی که دیده‌اید در ذهنتان دارید.

م. ح. : اما این [تصویر] نمایی معنایی نیست...

ای. م. : به هیچ وجه! این واقعیت است که انعکاس یافته است از طریق چشمانتان که در اینجا به مانند دوربین عکس‌برداری

است. انعکاس آن چیزی است که می بینید، حتی پیش از آن که بتوانید بفهمید که چیست. پس از آن، به ویژه اگر این تجربه را سه ماه دیرتر برای من بیان کنید، شما دیگر یادتان نمی آید که دقیقا چه دیده اید، اما تصویری ذهنی و روانی از آن را نزد خود دارید. اگر برای شرح این داستان بیاید و ندانید برای چه کسانی می خواهید آن را بگویید [چه می شود؟]. تصور کنیم که این ایرانیها هستند که می خواهند به شما گوش کنند، شما فارسی گفتگو خواهید کرد. اگر فرانسوی زبان باشند شما به فرانسه گفتگو خواهید کرد و تصور کنیم که انگلیسی زبانها و یا ژاپنیها به شما گوش کنند و شما باید گفتگو کنید. این برای شما سختتر است، ولی باید گفتگو کنید. آن اندیشه ای که [در این باره] در ذهن داشته اید به چه زبانی بوده است؟ شما نمی دانید.

م. ح. : این دشواری را در زبان مادری نخواهم داشت....

ای. م. : نه! درست نیست! وقتی من در حوزه زبان شناسی اندیشه و کار می کنم یعنی با اندیشه ای جهت دار، به شما اطمینان می دهم که نمی دانم کدام زبان را به کار می گیرم. وقتی که به یادداشت برداری می پردازم، نگاه کنید چه می کنم، سه یا چهار زبان را با هم به کار می گیرم. این زبان و یا آن زبان به کار گرفته می شود و گاهی من حتی قادر به پیدا کردن واژه نمی شوم و چیزهایی را روی کاغذ می نویسم. در باره روند ذهنی دانشمندان حوزه ریاضیات و فیزیک، من پژوهش فراوانی کرده ام و تمامی اینها کم و بیش در یک زبان نمی اندیشند و دانسته نمی شود که به چه زبانی اندیشه شکل می گیرد. این امر البته نافی آن نیست که گاهی [اندیشه] به گونه جمله ای در زبانی پدیدار شود. [در مثال بالا] همین که شما برسید و کسانی را ببینید که آمده اند به شما گوش فرا دهند، آن چه را که می خواهید از تجربه تان بگویید شکل می گیرد و فکر می کنم به این گفته اند باز نمود مفهومی.

۳۶ چیزهای جزئی فراوانی هم هستند که دیگر جزو واقعیات تجربه شما به حساب نمی آیند چون آنها را فراموش کرده اید. مثلا اگر در کلاسی زنی جلو شما نشسته باشد ولی مانع دید شما به تخته نیست. [در چنین وضعی] دیگر جزئیات مربوط به وی را فراموش می کنید. آن چه را که شما در [ذهنتان] آنکه داشته اید تصورهای کلی اشیانند. چیزهایی به سادگی [تصور] زن،

پسر یا یک گاو. انگار که این چیزهای دم دستی اند که در زبان مادری می مانند یا در نخستین زبان محاوره فرد. [در مورد مثال بالا] همین الان می خواستم بگویم «چیزی که مانع می شود که خوب ببینم». بی درنگ، این واژه روسی بود که به ذهنم آمد. چرا؟ برای این که فرانسه آن را نمی دانم و باید جستجویش کنم. در زبان روس یک واژه مکانی برای این وضعیت وجود دارد، یعنی برای وضعیتی که من می خواهم چیزی را ببینم و چیز دیگری میان من و شیئی مورد نظر قرار می گیرد.

م. ح. : این همان مدلولی است که دالش را نمی یابید؟

ای. م. : نه! هنوز مدلول نیست، هنوز یک مفهوم است. اگر کسی به من بگوید در چه زبانی باید از آن گفتگو کنم، این مفهوما دگرگون می شوند. من آنها را دگرگون نمی کنم، آنها به جای خود باقی اند. من آنها را به باز نمود معنایی ۳۷ پیوند می زنم، با مدلولهای آشکار زبانی که به کار می برم، اگر فرانسه بدانم، این ها را به خوبی به کار می برم. بنا بر این بلافاصله برای مفهوم [مورد اشاره] من مدلولی نمی یابم. به جای آن می گویم: «من نمی توانم ببینم، چون که او در میانه نشسته است». و همه این [اروند] به سرعت می گذرد و شما حتی متوجهش نمی شوید. من در حال بررسی این جنبش زبانی در ذهن هستم، به ویژه زمانی هم که در باره این موضوع گفتگو داریم گفتگو می کنیم. در گفتگوی معمولی، من حتی متوجه نمی شدم که چنین مشکلی دارم. واقعیت، یک عکس، یک باز نمود و مفهومی از آن عکس و همه اینها هنوز [داده هایی] زبانی نیستند بلکه روانی اند. ذهن من آن چه را که می خواسته حفظ کند نگه داشته است نه همه آن چه که من دیده ام. باید به جایگاه شنونده هم توجه داشت. گفتگوی شما با کودکان همان گفتگوی نیست که شما با همکار زبانشناس دارید. گفتگو کردن با رئیس دانشگاه هم گفتگوی دیگری است! با توجه به این موارد و با توجه به زبان، من شبکه معنایی هر جمله ای را می سازم که می خواهم بگویم. این مرحله آخری حوزه پژوهش من است. از این شبکه است که کارم را آغاز می کنم و [می پرسم] چگونه جمله را می توان به بهترین شکل ساخت برای این که واحدهای زبانی در درون آن کارکردی شوند. بسیار پیش می آید که نمی توانیم این روند را به انجام برسانیم. در جاهایی، شما برای یک مفهوم مدلول

ندارید و این بسیار پیش می آید به ویژه در زبانی بیگانه که شما تسلط کامل بر آن ندارید.

م. ح. : این جا مسئله «میان زبانی» ۳۸ مطرح می شود.

ای. م. : درست است. اما حتی در زبان مادری اغلب حس می کنید چه می خواهید بگویید و به خودتان می گوید که چگونه آن را بگویید. شما در جستجوی واژه اید. سراینندگان، نویسندگان بزرگ و ادیبان این را به خوبی می دانند. کافی است ده تایی از پایان نامه ها را بخوانیم و ببینیم که همه آنها برای پیدا کردن واژه درست شکایت داشته اند.

م. ح. : در متون عرفانی هم به این مورد برمی خوریم.

ای. م. : دقیقا! و این پدیده ای شناخته شده است. زمانی ما مدلولی هم نداریم ولی در بیشتر اوقات مدلول وجود دارد و در متن دیگر مدلولهای این یا آن زبان نمی توان اظهارش کرد و این وضع بسیار روی می دهد.

م. ح. : مدلولهای بدون دال. ولی نمی توان دال بدون مدلول هم داشت.

ای. م. : آن هم وجود دارد. دالهای بسیاری بدون مدلولند.

م. ح. : حتی در حوزه همزمانی؟

ای. م. : کاملا! نخست آن که نشانه های زیادی داریم که این ها نشانه های کمکی اند. ۳۹ مثال رایج آن در زبان فرانسه «جالب است» ۴۰ می باشد در عبارتی چون «دیدن این عکس جالب است». دریافتید چه می خواهم بگویم؟ اگر بگویم [واژه] «عکس» به چه معنایی است، شما می فهمید. اما «این» به چه معنایی است. پیداست که آن را بدین گونه [اشاره دست] هم می توان اظهار کرد. [در عبارت] «جالب است» واژه جالب را می فهمیم ولی «او» ۴۱ این جا چه معنایی دارد؟

م. ح. : نه از نظر معنایی ولی از نگاه دستوری می توان آن را توضیح داد.

ای. م. : درست است. می بینیم که دالی داریم که هیچ مدلولی ندارد و این بسیار رایج است.

م. ح. : و یک نشانه بدون مورد ارجاع ۴۲...

ای. م. : نشانه بدون مورد ارجاع باز چیز دیگری است. دالهایی وجود دارند که مدلولهای روشنی دارند ولی هرگز مابه ازایی بیرونی ندارند. برای نمونه، از تصاویر اسطوره ای می توان نام برد از قبیل مار هفت سر. می بینید که مدلول دارند و مورد ارجاع ندارند.

م. ح. : پرسشی بسیار سنتی را طرح می‌کنم و آن پرسش، پرسش از تفاوت میان معنا شناسی و نشانه شناسی ۴۳ است.

ای. م. : تفاوت زیادی میان اینها وجود دارد. معنا شناسی در آن معنی محدودی که من از آن به کار می‌گیرم شاخه‌ای از زبان‌شناسی است. معناشناسی به ما می‌گوید چگونه معنی در درون یک ساختار نحوی صورت پذیرفته است و از این هم فراتر نمی‌رود. شناخت معنا نخستین رویکرد به سازه‌ای از زبان است. [در پژوهش‌های] نه از متن بلکه همواره از معنی آغاز می‌کنم. شما یک یا دو یا سه رویکرد معناشناسانه دارید بنا به شمار زبانهایی که به آن گفتگو می‌کنید؛ معناشناسی فارسی، معناشناسی فرانسوی و غیره. بنا بر این معناشناسی نزد همه کسانی که به زبانی گفتگو می‌کنند وجود دارد و دانشی هم وجود دارد که این را بررسی می‌کند. اگر این معناشناسی نبود شما توانایی گفتگو نداشتید. اما نشانه‌شناسی این چنین وجود ندارد. نشانه‌شناسی دانشی است تجریدی که همه گونه روشی که در پیدایی و کارکرد نشانه وجود دارد را بررسی می‌کند. [مثلاً] نشانه‌شناسی می‌تواند در باره رفتار جنسی انسانها و جانوران پژوهش کند و یا این که چگونه فرد بر مخاطب خود تاثیر می‌گذارد؛ مثلاً من سعی می‌کنم شما را وادارم که کاری به نفع من انجام دهید. یک روش مستقیم زبانی داریم و با آن من به شما می‌گویم که چه می‌خواهم. با این حال، می‌دانیم که این روش خیلی کارا نیست [چرا که] دیگران واکنش خوبی به گفتار صرفاً منطقی نشان نمی‌دهند. بنابراین اگر من چیزی از شما می‌خواهم بهتر است که آن را به روشهای ظریفتری بدست آورم. و این دقیقاً آن چیزی است که من قادر به انجامش نیستم چرا که من زیادی روراستم، به مانند روراستی جدول ضرب. برای همین من می‌توانم یک معناشناس ۴۴ خوبی باشم و نه یک نشانه‌شناس. ممکن نیست!

م. ح. : بنا به آنچه آموخته‌ام، توصیف «معناشناسی» بررسی برآمد معنا در درون متن [زبانی] است و توصیف «نشانه‌شناسی» توصیف برآمد معنا در درون متنی است که گفتگو در آن متن روی می‌دهد. در نتیجه، نشانه‌شناسی زبانی بحثی در پیوند با برآمد معنی در درون شرایط واقعی و بلافصل گفتگوست... ای. م. : نتیجه آن می‌شود که معناشناسی حوزه محدودتر و فنی‌تری را در بر

می‌گیرد و نشانه‌شناسی عمومی، حوزه‌ای بسیار پیچیده‌تر را شامل می‌شود. من به نشانه‌شناسی تصویر ۴۵ هم دلبسته‌ام، البته نه در سینما و تئاتر. جنبه‌های بسیار جالبی در این زمینه وجود دارد. با این حال تلاش می‌کنم که به دنبال آن نروم چرا که کار بسیاری می‌برد و برای من ممکن نیست. مثلاً می‌دانم که نشانه‌های کارکردی روی صفحه رایانه نقش معنایی [مهمی] دارند ولی نمی‌دانم که چگونه این نقش را بر عهده می‌گیرند. این‌ها در پیوند با حوزه فردی اند و من دسترسی به آن ندارم.

م. ح. : به نظر می‌رسد که باید به سوی مبحث روند شکل‌گیری شناخت ۴ برویم.

ای. م. : دقیقاً. تمامی نشانه‌شناسی یک رمزگان است، یک زیر گروه کوچک از روند شکل‌گیری شناخت که همه اینها را در برمی‌گیرد. بررسی این روند، بررسی اندیشه است و همین.

م. ح. : بی‌نهایت از شما سپاسگزارم. آخرین پرسش... ای. م. : به مورد بسیار جالبی برخوردیم. شما الان گفتید «بی‌نهایت از شما سپاسگزارم». در همه زبانها سپاسگزاری کردن و یا پرسیدن این که چگونه می‌توان سپاسگزاری کرد کار ساده‌ای نیست. در برخی زبانهای آفریقایی برای گفتن «بسیار سپاسگزارم» می‌گویند «هوهو». «شکرا» را در زبان عرب استفاده می‌کنند و شاید هم در فارسی... م. ح. : در فارسی هم «تشکر می‌کنم» می‌گویند و هم «سپاسگزارم»... ای. م. : بسیار ساده است. ولی «بی‌نهایت» را چگونه به کار می‌برند؟ دقیقاً در زبان روس واژه «بی-نهایت» وجود دارد ولی اگر بگویم «از شما بی‌نهایت سپاسگزارم» مسخره است. البته می‌توانم بگویم «بی‌نهایت مدیون شما هستم» نه «از شما بی‌نهایت سپاسگزارم».

م. ح. : چرا؟ ای. م. : دقیقاً آن چیزی است که برایم جالب است. چند مورد این چنینی وجود دارد؟ آیا هر بار هر مورد را باید [جدداً] دریافت؟ آیا شما می‌دانید چند مورد وجود دارد؟ ۵۳ مورد، دقیقاً ۵۳ مورد دشوار که شما نمی‌دانید چگونه یک واژه را با واژه دیگر بکار برد. نه پنجاه مورد و نه پنجاه و پنج مورد! تنها ۵۳ مورد در همه زبانهای موجود.

م. ح. : در کجا این مسئله بررسی شده است؟ آیا این نتیجه پژوهشهای شماست؟

ای. م. : بله. به آن هم «کارکرد واژگانی» ۴۷ می‌گویم و در نوشته‌هایم به آن اشاره کرده‌ام.

م. ح. : بسیار جالب است. در همین زمینه، در فارسی هم در تمامی «همکردهای فعلی» ۴۸ تنها ۲۴ فعل شرکت می‌کنند و نه بیشتر.

ای. م. : به مانند «کتک زدن» و مواردی دیگر. اما این یک مورد ویژه از همان ۵۳ کارکرد است که در حوزه فعل اتفاق می‌افتد که به آن [فعلها] «عامل» ۴۹ می‌گویند. در حوزه «کارکرد واژگانی»، موضوع مورد بررسی گذر از ساختار بنیانی ۵۰ به گزاره است و در زمینه واژگان به معناشناسی هم می‌پردازد.

م. ح. : سپاسگزارم. در نوشته‌هایی که از شما دیده‌ام، کارهای بسیاری را در باره «ترجمه خودکار» ۵۱ به انجام رسانده‌اید. در دریافت و رویکرد شما، این مسئله با گسترش دانش رایانه‌ای تقارن دارد. این رایانه‌ها بودند که به کمکشان آمدند؟ ای. م. : این در آغاز کارم بود و مدت ۱۵ سال به آن پرداختم. این که رایانه‌ها کمکی برایم در این زمینه بوده‌اند کاملاً درست است. در واقع «ترجمه خودکار» چیست؟ شما یک معنا برای بیان دارید و این رایانه است که باید آن را انجام دهد. و جهت آن چه را هم که انجام می‌دهد معنا - متن - معناست. برای ترجمه تنها تفاوت این است که [مثلاً] شما از معنی فرانسه آغاز می‌کنید و به متن فرانسه می‌رسید و از متن فرانسه به معنی روسی و سپس به متن روسی.

م. ح. : به گفته یکی از استادها، خوبی رایانه‌ها این است که آن اندازه نادان هستند که نتوانند [در پردازش داده‌ها] اشتباه کنند.

ای. م. : دقیقاً. بسیار درست گفته شده است. آن چه که از دانش دانش می‌سازد همین است. دانش بایست که نادان باشد. پانصد سال پیش کسی نمی‌دانست که چگونه باید معادلات دو مجهولی را حل کرد. مسابقاتی در اروپا به همین مناسبت برپا می‌شد. و امروزه، در ۱۲ سالگی اگر شما قادر به حل این معادلات نباشید شما را از مدرسه بیرون می‌کنند. الان این کار به گونه‌ای خودکار انجام می‌گیرد. دانش چیزهای جالب را همگانی می‌کند. در واقع، ما زندگی را از بین می‌بریم برای این که ببینیم چگونه ساخته شده است. این بدان سان است که شما گوشت جویده شده را در بیاورید برای این که بفهمید چرا مزه‌اش



- Explanatory Combinatorial Dictionary and Learners' Dictionaries. Singapore: SEAMO Regional language centre, n° ۴۵
- Cours de morphologie générale, vol. ۱: Introduction + Le mot. Montréal: Les Presses de l'Université de Montréal, Paris: CNRS Éditions
- Cours de morphologie générale, vol. ۲: Significations morphologiques. Montréal: Les Presses de l'Université de Montréal — Paris: CNRS Éditions
- Cours de morphologie générale, vol. ۳: Moyens morphologiques. Syntactiques morphologiques. Montréal, Les Presses de l'Université de Montréal, Paris: CNRS Éditions
- Modèles linguistiques fonctionnels: Un pas en avant dans l'étude de l'Homme, Présentations à la Société Royale du Canada, vol. ۴۹, ۱۲۵-۱۵۴
- Cours de morphologie générale, vol. ۴: Signes morphologiques. Montréal: Les Presses de l'Université de Montréal, Paris, CNRS Éditions
- Vers une linguistique Sens-Texte. Leçon inaugurale, Paris, Collège de France
- Cours de morphologie générale, vol. ۵: Modèles morphologiques. Montréal: Les Presses de l'Université de Montréal, Paris: CNRS Éditions
- Communicative Organization in Natural Language. The Semantic-Communicative Structure of Sentences, Amsterdam/Philadelphia, Benjamins
- Aspects of the Theory of Morphology, Berlin-New York, Mouton de Gruyter
۴۴. Sémanticien  
۴۵. Sémiotique de l'image  
۴۶. Cognitivism  
۴۷. Fonction lexicale  
۴۸. Collocation verbale  
۴۹. Opérant  
۵۰. Structure profonde  
۵۱. Traduction automatique  
۵۲. Compréhension
- خوب است. آری، این دقیقاً دانش است، کاری سخت است و گاهی بی‌رحم چرا که شما زیبایی را می‌کشید. این حقیقتی است. ولی این کار به شما زیبایی دیگری را هدیه می‌کند: فهمیدن! ۵۲  
م. ح.: بسیار از شما سپاسگزارم.
- پاورقی‌ها:  
۱. Igor Melcuk  
۲. انجام این مصاحبه و کارهای فنی مربوط به پیاده کردن متن گفتگو از نوار و درج و تطبیق مکرر آن، بدون کمک و همدلی همکارانم آقای یوسف امیری و خانم شادی خالدی شدنی نبود. از هر دوی این دوستان سپاسگزارم.
۳. Départements  
۴. Département des langues modernes  
۵. Phonologie  
۶. Théories  
۷. Grammaire comparée  
۸. Philologie comparée  
۹. Diachronique  
۱۰. Synchronique  
۱۱. Formaliste  
۱۲. Structuralisme américain  
۱۳. Sémantique  
۱۴. Grammaire transformationnelle  
۱۵. École de Prague  
۱۶. École de Copenhague  
۱۷. Glossématique  
۱۸. Fonctionnalistes  
۱۹. Daniel Corbin  
۲۰. Morphologie lexicale  
۲۱. Claude Gruaz  
۲۲. Morphologie distributionnelle  
۲۳. Postulat  
۲۴. Nikolai Ivanovitch Lobatchevski (۱۷۹۲ - ۱۸۵۶)  
۲۵. Signe linguistique complexe  
۲۶. Signifié  
۲۷. Signifiant  
۲۸. Syntaxe  
۲۹. Intuitif  
۳۰. Signe complexe  
۳۱. Signe compositionnel  
۳۲. Atomisé  
۳۳. Élémentaire  
۳۴. Définition  
۳۵. Réseaux sémantiques  
۳۶. Représentation conceptuelle  
۳۷. Représentation sémantique  
۳۸. Interlangue  
۳۹. Signes de service  
۴۰. Il est intéressant de ...  
۴۱. « il » در عبارت فرانسوی « - Il est intéressant de ... »  
ressant « نقش مسند الیه غیر شخصی را دارد، همانند نقش مسند الیه بیان نشده فعل ربط «است» در جمله ای چون « جالب است بدانیم».  
۴۲. Référence  
۴۳. Sémiologie
- کتابنامه برگزیده ایوان ملچوک  
Un fragment du modèle » (۱۹۷۳) - de la syntaxe anglaise de surface (communication préliminaire) », Mémoire n° ۳۵ (PGÈPL), pp. ۳-۱۸  
Un modèle de conjugaisons en aloutor », Mémoires n°s. (PGÈPL), pp. ۴۵-۴۶  
Vers la notion de la relation syntaxique de surface (RSS) », In: Mémoire n° ۷۱ (PGÈPL), ۱۹۷۵, pp. ۲۴-۵۶  
Cybernetics and Linguistics: Some Reasons for As Well as Some Consequences of Bringing Them Together», texte d'une communication à Vienne  
The Predicative Construction in the Dyrbal language: Towards the Notions 'Grammatical Subject', 'Transitivity', 'Accusative Case', 'Ergative Construction' and 'Grammatical Voice', publication de Indiana University Linguistics Club, Bloomington  
From Meaning to Text: Semantic Representation in the Meaning-Text. Linguistic Theory and a New Type of Monolingual Dictionary», In: Work Papers (The Summer Institute of Linguistics), v. ۳۱, Grand Forks, ND: University of North Dakota, pp. ۷۳-۱۲۵  
Elaboration d'un langage formel pour la morphologie », In: C. Bertaux et al., Linguistique et mathématique, Berne, Francfort, P. Lang, pp. ۱۰۱-۱۱۹  
Grammatical Subject and the Problem of the Ergative Construction, in Lezgian, Folia Slavica, v. ۵